

به نام آنکه او نامی ندارد

به هر نامی که خوانی سر برآرد

پیشگفتار

در تابستان ۱۳۷۱ شمسی وزارت امور خارجه مرا مأمور کرد تا آثار و بناهای تاریخی ورارود (= ماوراءالنهر) و خوارزم یعنی جمهوریهای قزاقستان و تاجیکستان و قرقیزستان و ترکمنستان را بررسی کنم. در حین بررسی به هر شهری که می‌رسیدم سری به کتابخانه‌های آن شهر می‌زدم تا اگر نسخه‌ای که به کار تألیف و تنظیم تاریخ ایران می‌آید، تهیه کنم.

در شهر تاشکند به کتابخانه دولتی مراجعه کردم و رئیس کتابخانه «آقای ارنبايوف» تمام مجلّات کتابخانه را در اختیارم گذاشت. یک هفته تمام صرف رونویس کردن نامهای نُسخ تاریخی مربوط به تاریخ ایران کردم و در حدود پانصد و پنجاه نسخه در این زمینه برگزیدم و تقاضا کردم «میکروفيلم» این کتابها را به مخلص بدهند. در جلسه اول اعضای «کمیته» نداشتن فیلم را بهانه کردند. بنده هم از بازار تاشکند دو حلقه فیلم بزرگ سینمایی خریدم و به کتابخانه دادم. در جلسه دوم اعضای «کمیته» تصمیم گرفتند که «میکروفيلم» هیچ یک از نسخه‌ها را در اختیار بنده قرار ندهند و آقای «ارنبايوف» روز بعد فرمودند: «این میراث نیاکان ماست و ما نمی‌توانیم «میکروفيلم» این کتابها را به شما بدهیم. بنده به تهران خواهم آمد و به تعداد نسخی که شما انتخاب کرده‌اید از نسخ خطی کتابخانه‌های شما انتخاب خواهم کرد. بعداً این میکروفيلمها را با هم عوض و بدل خواهیم کرد.» نشان به آن نشانی که ایشان به تهران آمدند ولی چنین کاری نکردند. بیشتر نسخی که بنده انتخاب کرده بودم جزو کتبی بود که روسها به دفعات از مشهدالرضا به غارت برده بودند و مهرهای کوچک سلاطین صفویه و قاجاریه به صفحات ابتدای آنها تا امروز روشن خوانده می‌شد. کسی نبود که از ایشان پرسد که کتبی که

به زبان و خط فارسی است چگونه می تواند میراث نیاکان از بک باشد. نه تنها «میکروفیلما» را به ما ندادند بلکه فیلمهای خرید شده ما را هم تصاحب کردند. سرانجام یک نسخه کتاب ظفرنامه خسروی را با چاپ «فاکسیمیله» به عنوان حق السکوت به مخلص دادند تا بنده زیاد ناراضی از در کتابخانه دولتی بیرون نروم. این کتاب از روی نسخه ای است که به خط مؤلف، چاپ «فاکسیمیله» کرده بودند.

مطالب ظفرنامه خسروی

ظفرنامه خسروی در بیان سلطنت سید امیر نصرالله بهادرسلطان (۱۲۴۲ تا ۱۲۷۷ قمری) ابن امیر حیدرسلطان بن امیر معصومسلطان بن امیر محمددانیال است که از بازماندگان سلاطین منغیته می باشد.

فرزندان امیر حیدرسلطان

میر محمدحسین خان، سید میر نصرالله بهادرسلطان، میر عمرخان، میر زبیرخان، میر حمزه خان و میرصفدرخان
در سال ۱۲۴۵ ه. ق. امیر حیدرسلطان، میر نصرالله محمد بهادرسلطان را به حکومت ولایت نَسَف و کاسان و کسبی و قصبه چراغچی و یرتی تپه و فمی و ولایت بایسون و شیرآباد و کَلَف و خزار تا سرحد ولایت حصار نصب کرد و میر عمرخان را که پسر سوم بود به حکومت ولایت کرمینه و ینگی قورغان و قَرچغای و هزاره گماشت.
در همین تاریخ از صلب سید میر نصرالله محمد بهادرسلطان، سید مظفرسلطان به عرصه هستی پای نهاد.

در سال ۱۲۴۳ ه. ق. در بازگشت از نَسَف ثقلی در طبیعت امیر حیدرسلطان - پدر سید میر نصرالله محمد بهادرسلطان - عارض گردید. با همین حال ناگوار وارد بلده فاخره بخارا شد و پس از یک بار گرنش دادن به سپاه از دارالمحن دنیا به سوی عقبی رحلت کرد. خبر فوت را وزارت پناه - محمدحکیم قوش بیگی - با قاصدی تندرو به «قرشی» فرستاد. سید میر

نصرالله محمد بهادر سلطان با شنیدن خیر اراده آمدن به بخارای شریف کرد. در همین وقت میر محمد حسین خان - پسر کلان امیر حیدر سلطان - در شهر بخارا در گذر بازار خواجه تحت نظر بود، اطرافیان را جمع کرد و به طرف ارگ بخارا روی آورد. نگهبانان ارگ دروازه را گشودند و او را راه دادند. او هم وارد ارگ شد و بر تخت سلطنت برآمد.

جنازه امیر حیدر سلطان را به خاک سپردند و به عزاداری قیام و اقدام نمودند. سن او در این تاریخ چهل و هفت سال و بیست و هفت سال بر اریکه سلطنت مستقر بود. امیر سید میر نصرالله بهادر سلطان که خیر فوت پدر را شنیده بود، از چول قرشی گذشته به طرف بخارا آمد، ولی شنید میر محمد حسین خان در بخارا بر تخت سلطنت نشست. از همان جا برگشت و رو به قرشی آورد.

میر محمد حسین خان چهار ماه بر تخت سلطنت نشست و پس از آن شربت اجل نوشید. خبر فوت او منتشر شد. چون میر عمرخان در کر مینه نزدیک بخارا بود خود را به بخارا رساند و برادر را به خاک سپرد و بر سریر سلطنت قرار گرفت.

سید میر نصرالله محمد بهادر سلطان که خبر فوت برادر را شنید به طرف بخارا به راه افتاد. ولی شنید میر عمرخان بر تخت سلطنت بخارا قرار گرفت. فوراً بازگشت و به محل حکومت خود رفت. میر عمرخان به جای اینکه به امور رعایا پردازد، به شرابخواری و عیش و عشرت پرداخت. اعمال ناروای او به گوش برادر رسید.

سید امیر نصرالله محمد بهادر سلطان قشون قرشی و خزار و بایسون و شیرآباد و چراغچی را با توابع و لواحق جمع کرد و به قصد تسخیر سمرقند و بخارا به راه افتاد. ولایت سمرقند در این تاریخ در دست محمد جعفری - حاکم بالاستقلال - آنجا بود. با شنیدن این خبر تا قصبه جام او را استقبال کرد و با قشون امیر نصرالله محمد به راه افتاد. امیر نصرالله محمد پس از زیارت خواجه احرار به شهر سمرقند وارد شد. او را بر بالای سنگی که امیر تیمور می نشست، نشانند و زر و جواهر بیشمار بر فرق او نثار کردند. یک هفته در سمرقند ماند و از آنجا به طرف بخارای شریف طی مراحل کرد.

میر عمرخان تا نزدیک رباط ملک پیش آمد، ولی عقب نشینی کرد و به ارگ بخارا درآمد و دروازه‌های شهر را بست. امرای میر عمرخان نظیر توره خواجه نقیب و بیگ اوغلی دیوان بیگی بهرین و رحیم بیگ بی منعت به خدمت امیر نصرالله محمد رسیدند و اظهار اطاعت و انقیاد کردند و او را استقبال نمودند و غاشیه فرمانبرداری بر دوش خود افکندند. میر نصرالله محمد بهادر سلطان به زیارت خواجه بهاء الدین نقشبند رفت و از باطن روح پرفتوح آن بزرگوار استعانت طلبید و در موضع «غربون» یک شب بماند و از اینجا ایلچی به داخل شهر فرستاد تا با برادر مصالحه برقرار سازد. ولی میر عمرخان تن درنداد. محاصره دو ماه طول کشید. شهر گرفتار قحطی شد. از داخل محمد حکیم قوش بیگی و رجب بیگ دیوان بیگی و ایاز بی ایرانی و دونمس دادخواه ترکمن با امرای بیرونی قراری دادند و دروازه راه سمرقند را گشودند و قشون امیر نصرالله محمد بهادر سلطان را به شهر درآوردند. امیر نصرالله وارد شهر بخارا شد و بر تخت خلافت قرار گرفت و در نماز جمعه اعلان سلطنت و حکومت او را خواندند.

از صفحه ۲۹ به بعد مطالب کتاب درباره سوانح و اتفاقات دوران حکومت امیر نصرالله محمد است.

سلاطین منغیتیه

منغیتیه یا منغیتون سلسله‌ای از خانهای بخارا که از زمان ابوالفیض خان از ملوک جانیه و معاصر نادرشاه افشار به قدرت رسیدند. منغیتیه منسوب به حکیم اتالیق (لقبی مطابق اتایبگ) ابن خدایار، اتالیق منغیت هستند که ابوالفیض خان به سبب عیاشی، اداره امور مملکت را به او سپرده بود. و منغیت اصلاً نام قبیله‌ای از قبایل مغول است که نخستین بار در تاریخ رشیدی بدان اشاره شده است. از آن پس از منغیت و قنقرات به عنوان دو قبیله مهم ترک نام برده شده. هنگام حمله نادرشاه به خوارزم حکیم اتالیق پسر خود محمدرحیم بیگ را به خدمت نادر فرستاد و ابوالفیض را وادار به استقبال و اطاعت از نادر کرد اما بزودی محمدرحیم بیگ ابوالفیض خان را کشت (۱۱۵۳ ه. ق.) و نخست پسر نه ساله او عبدالؤمن خان را به سلطنت

برداشت و به نام او به حکومت پرداخت و بعد از یک سال او را نیز کشت و برادرِ عبدالمؤمن - عبیدالله خان - را که هنوز در مهد بود عنوان شاهی داد. در اندک مدتی او را نیز از میان برداشت و خود مستقلاً به سلطنت نشست (۱۱۵۷ ه. ق.) و سگه و خطبه به نام خویش کرد. پس از مرگ او (۱۱۶۲ ه. ق.) دانیال بن اتالیق، عم وی به امارت نشست (۱۱۶۳ ه. ق.) دانیال اگرچه ابوالغازی خان، نوادهٔ دختری ابوالفیض خان را به سلطنت برداشت و سگه و خطبه نیز به نام او کرد، ادارهٔ حکومت را در دست داشت و حکومت ابوالغازی خان اسمی بیش نبود. پس از مرگ دانیال، پسر او شاه مراد - ملقب به میر معصوم غازی - به سلطنت رسید (۱۱۹۹ ه. ق.) و از این زمان رسماً حکومت و سلطنت به منغیته انتقال یافت. امیر معصوم اگر چه به اطراف و از جمله به مرو نیز دست اندازی کرد، در مقابل تیمورشاه دُرّانی از درِ اطاعت درآمد اما فتوحات خود را همچنان حفظ کرد. معروفترین امرای این سلسله پس از امیر معصوم عبارتند از امیر حیدر بن امیر معصوم (جلوس ۱۲۱۶ ه. ق.)، امیر نصرالله بهادرخان (جلوس ۱۲۴۲ ه. ق.)، امیر مظفر (جلوس ۱۲۷۷ ه. ق.) پسر امیر نصرالله.

در زمان امیر مظفر دست اندازی روسها به آسیای مرکزی آغاز شد و بخارا و سمرقند و خوقند تحت تسلط روسها درآمد و امیر بخارا متحد و در حقیقت دست نشاندهٔ روسیه شد. آخرین آنان که میر عالم نام داشت و در سن پترزبورگ تحصیل کرده بود در ۱۳۲۸ ه. ق. به امارت نشست اما انقلاب اکتبر او را به افغانستان راند و وی تا پایان جنگ جهانی دوم در کابل زندگی کرد. (دائرةالمعارف فارسی).

دوران سلطنت سلاطین منغیت به صد و پنجاه و نه سال رسید

۱۱۷۰ ه. ق. محمدرحیم خان از سلاطین منغیت بر بخارا حکمرواست (زنباور).

۱۱۷۲ ه. ق. دانیال بن محمد از سلاطین منغیت بر بخارا حکمران است (زنباور).

۱۲۱۵ ه. ق. حیدر توره بن میر معصوم شاه از سلاطین منغیت حکمروای بخارا است (زنباور).

۱۲۴۲ ه. ق. حسین بن حیدر توره بن میر معصوم از سلاطین منغیت بر تخت بخارا نشست

(زناور).

۱۲۴۲ ه. ق. عمر بن حیدر توره بن میر معصوم از سلاطین منغیت در بخارا حکمرانی دارد

(زناور).

۱۲۵۸ ه. ق. نصرالله بن حیدر توره بن میر معصوم از سلاطین منغیت بر خوقند دست یافت

(زناور).

۱۲۷۷ ه. ق. مظفرالدین بن نصرالله از سلاطین منغیت بر تخت بخارا نشست (زناور).

۱۲۸۴ ه. ق. قشون روس سلاطین منغیت بخارا را مغلوب کرد و بر بخارا دست یافت

(زناور).

۱۳۰۳ ه. ق. عبدالاحد بن مظفرالدین از سلاطین منغیت بر بخارا حکمروایی دارد. ظاهراً

دست‌نشانده روسها است (زناور).

۱۳۲۹ ه. ق. (سوم محرم)، میر علیم بن عبدالاحد از سلاطین منغیت بر تخت بخارا است.

ظاهراً دست‌نشانده روسها است (زناور).

سبک انشای کتاب

کتاب ظفرنامه خسروی از جمله کتبی است که ظاهراً در بخارا نوشته شده است و به فارسی تاجیکی به رشته تحریر درآمده است. هیچگونه اطلاعی از نویسنده آن نداریم. نویسنده نه خود را در مقدمه معرفی می‌کند و نه در آخر کتاب.

در مقدمه می‌نویسد:

«اما بعد بر ضمائر خجسته نظایر نکته‌شناسان جراید فضل و کمال و بر خاطر
کیمیا مآثر دقیقه‌سنجان دانش و افضال پوشیده نماند که این فقیر بی‌بضاعت و
حقیر بلا استطاعت را با وجودی که قابلیت نظم و نثر نبود چه جای آنکه دیباچه
دلگشای این جریده و اجزای روح‌افزای این مقدمه را در سلک تحریر و
انتظام آرد و بیان تواریخ مقدمات شهریار سپه‌اقتدار، سلیمان‌جاه معدلت‌پناه
را بر صفحات اوراق شهور و ایام زیب و زینت و بها بخشد. اما بنا بر توجه
خاطر بعضی از دوستان صادق و برخی از یاران موافق قلم شکسته‌رقم طریق

جرات پیموده در میدان صفحه، قدم تکاپوی نهاده، در این جریده از آغاز سلطنت رفیع المرتبه پادشاه جم‌جاه، خورشید کلاه، صاحبقران زمان اسکندر دوران، اعنی حضرت ظلّ السبحان سید امیر نصرالله بهادر سلطان - ادام الله ظلال سلطنته علی مفارق الدوران - مع بعضی وقایعی که در ایام سلطنت جاوید طراز، ابدد مساز آن پادشاه دوست نواز دشمن‌گداز رویداده شده تا فتح بعضی ممالک که به صمصام خون‌آشام مجاهدان دولت ابدار تسام مفتوح گردیده بود در عرصه بیان آورده شود، و بالله التوفیق».

و در آخر کتاب آمده است:

«به آخر رسید این نسخه سراسر صفای دلگشا به دستخط راقم رو سیاه. اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات تمت ۱۲۷۹»
از این رو نه در مقدمه نه در آخر کتاب ذکر از نویسنده به میان نیامده است.

* * *

زبان فارسی در سرزمین تاجیک‌نشین مانند زبان فارسی ایران مورد تهاجم بیگانگان قرار نگرفته ولی به مناسبت همسایگی با ترکان مفردات و واژه‌های ترکی بیشتر آن را آلوده کرده است. تاجیکان همان‌طور که آداب و سنن معاشرت و مصاحبت خود را از دست نداده‌اند، زبان خود را هم با دستور و صرف و نحو قدیم حفظ کرده‌اند. در نتیجه مصطلحات زبان فارسی تاجیکی با مصطلحات زبان فارسی ایران اختلاف پیدا کرده است. در اینجا به پاره‌ای از آنها اشاره خواهیم کرد:

ص ۲۸. بالای اعداء: بر سر دشمنان.

ص ۲۸. به خودها: بر خودشان.

ص ۲۸. سرآمد نموده: سر کرده قرار داده.

ص ۲۸. خودها را: خودشان را.

ص ۲۸. دودله شده: در دو صف قرار گرفته.

ص ۲۹. کلان و خورد: بزرگ و کوچک.

ص ۲۹. توره: شاهزاده.

ص ۲۹. زنده به زنده: زنده زنده.

- ص ۲۹. دارالقرار خودها ساختند: مرکز استقرار خود قرار دادند.
- ص ۲۹. طریقه ایلغر: به روش حمله و تجاوز.
- ص ۲۹. ضیقی وقت: در تنگنای زمان.
- ص ۲۹. تاز و باز: تاخت و تاز.
- ص ۲۹. خاطر خودها: خاطر خودشان.
- ص ۲۹. به سروگردن غلطیده: به خاک پای کسی افتاده.
- ص ۲۹. قراقلیق که بعضی ایشان را قراپا پاخ هم می گویند، تیره ای از ترکان آریایی نژاد که تا امروز در جنوب دریاچه آرال (دریای خوارزم) زندگی می کنند.
- ص ۳۰. قُبل: محاصره.
- ص ۳۰. استخفاف حادثات: سبک شدن سوانح و اتفاقات.
- ص ۳۰. یرلیغ (مغولی): فرمان.
- ص ۳۰. فرحان گردید: خوشحال شد.
- ص ۳۱. نظر بند: تحت نظر.
- ص ۳۲. دروازه راکشیدن: دروازه را بستن.
- ص ۳۲. قبیل پیشین: قبل از ساعت ۹ و ۱۰ صبح.
- ص ۳۲. ریگستان: ریگزاری که ریگ روان ندارد.
- ص ۳۵. آکه: برادر بزرگتر.
- ص ۳۸. تارتق (ترکی): هدیه و پیشکش.
- ص ۳۹. کوکتاش: سنگی به شکل مربع مستطیل با نقش و نگار که امیر تیمور روی آن می نشست.
- ص ۴۰. بیلاکات: هدایا و پیشکشها.
- ص ۴۲. حد آرائی: قدرت و توانایی.
- ص ۴۲. بالأخیر: آخر الامر، سرانجام.
- ص ۴۲. آورده بازار: بازاری که برای خرید سربازان اردو برپا می کنند.
- ص ۴۲. زمانه سازی: رسم روزگار.
- ص ۴۲. دم از دولتخواهی آن می زدند، آن به جای او.

- ص ۴۲. خودها: یعنی خودشان، یا خود که ضمیر مشترک است.
- ص ۴۲. لشکری بیرونی به جای لشکر بیرونی با اشباع کسره اضافه.
- ص ۴۲. لجام ریز: افسارها رها و آزاد.
- ص ۴۵. مملکه به جای مملکت.
- ص ۴۹. در آن وَا: در آن محل، گاهی به معنی در آن وقت.
- ص ۵۳. شبکی: شبانه.
- ص ۵۹. مایان: ما (ضمیر اول شخص جمع) در سخن عوام: ماها.
- ص ۵۲. بیلاکات خودها را: پیشکشهای خود را.
- ص ۷۴. فرخاش به جای پرخاش.
- ص ۸۴. المانیه و ص ۸۹-ألمان و ص ۹۲-ألمانیه و ص ۱۱۶. المان و ص ۱۲۵-ألمان و ص ۱۵۷ و ص ۱۵۸. الأمانیه: در تمام موارد و یا ضبطهای متفاوت از واژه الأمان آمده است که بیشتر ایلات ترک خصوصاً ترکمنها با کشیدن فریاد «الأمان» به یورت یا اوبه‌های یکدیگر حمله می‌کنند و به غارت و یغما می‌پردازند. در این کتاب بیشتر به معنی «حَشر» و سیاهی لشکر است که ایشان هم پس از غارت کردن لشکریان آنچه از مال و منال مردم مانده چپاول می‌کنند.
- ص ۸۴. نتوانیست به جای نتوانست.
- ص ۸۷. اونک و سول: میمنه و میسره.
- ص ۸۷. سر کردگان خاصه بردار. ظاهراً به معنی جاندار و حافظ و نگهبان شخص سلطان است.
- ص ۸۷. خطایچه و شمخال: دو نوع توپ کوتاه و باریک که بر شتر حمل می‌کردند و بُرد زیاد نداشت.
- ص ۸۹. بی طرحی کردند: خلاف اصول اخلاقی رفتار کردند.
- ص ۹۰. همچین در ص ۹۰.
- ص ۹۰. ندانیست به جای ندانست.
- ص ۹۰. بوپذیرید: بپذیرید.
- ص ۹۱. کینکاش به جای کنکاش.

- ص ۹۱. ایمرز به جای امروز.
- ص ۹۱ و ص ۷۹. لسانی منظور پیغامی است که به ایلچی و فرستاده می‌گویند و مطالب آن با متن نامه ربط دارد تا طرف متوجه شود که این ایلچی یقیناً از طرف فرستنده آمده است.
- ص ۹۲. بوپرداختند به جای پیرداختند.
- ص ۹۳. خدیوند به جای خداوند.
- ص ۹۴. تیار است: منظم و مرتب و مهیا و آماده است.
- ص ۱۰۰. گیله گذاری به جای گله گذاری.
- ص ۱۰۷. ایلچی گی: ایلچیگری و سمت ایلچی داشتن.
- ص ۱۲۳. سال: قایقی که از پیژر و نی سازند. درگود زرۀ سیستان «توتن» گویند.
- ص ۱۲۸. سراسبکی: با عجله و شتاب، سرسری.
- ص ۱۳۲. طغایه = طغای = تغای: خالو، دایی.
- ص ۱۳۳. کتابت از خانش آورده را: نامه‌ای که از طرف خان و رئیس خود آورده بود.
- ص ۱۴۰. ناندازیم: نیندازیم.
- ص ۱۴۴ و ص ۱۴۶. آبدانی: آبادی، دهکده.
- ص ۱۵۰. جَر: خندقی به عمق دو متر و عرض یک متر که دور باغ و اراضی زراعی می‌کنند تا مانع ورود جانواران وحشی باشد.
- ص ۱۵۲. کنانیده: کرده، انجام داده.
- ص ۱۵۴. طریقه آق اویلی: طریقه جا به جا کردن یاغیان و سرکشان و دور کردن ایشان از موطن اصلی خود.
- ص ۱۵۵. حاضر بودگی: حاضر بودن، آماده بودن.
- ص ۱۵۶. رویداد شدگی: آنچه که پیش آمده بود.
- ص ۱۵۸. بی سرشتگی: بی اطلاعی و بی چیزی و سر رشته از کاری نداشتن.
- ص ۱۵۸. به راه آمدگی خودها گشته: از همان راهی که آمده بودند بازگشتند.
- ص ۱۵۸. حادثات واقع شدگی: اتفاقاتی که پیش آمده است.
- ص ۱۵۸. بندیهای به دست افتادگی: اسیرانی که به دست قشون مهاجم افتاده است.

ص ۱۵۹. ترکستان در این تاریخ اطلاق به بیست و دو قلعه می شد بر شاخه های راست سیر دریا و مرکز آن «یسی» بود و شیخ احمد یسوی در قلعه یسی چشم به جهان گشود و در همانجا به خاک سپرده شد. امیر تیمور برگورش گنبد عظیمی ساخته و رقبات چندی وقف این مرقد کرده است.

ص ۱۵۹. بیش اریق: دهکده ای که از پنج نهر آبیاری می شود.

ص ۱۶۰ و ۲۰۵- گاهاً: استعمال غلط و بیموردی است. کلمه «گاه» فارسی قبول تنوین عربی نمی کند. اخیراً این کلمه را از چند نفر از بازاریان تهران نیز شنیده ام.

ص ۱۶۵ و ۱۷۵- بالا: بر سر، از روی. نظیر: بالای مملکت آن گذر نمی کرد یعنی از روی خاک کشور او رد نمی شد.

ص ۱۶۶. تخته گردن: پس گوش فراخ، لابلای، مسامحه کار.

ص ۱۶۶. کرسی بندی: سطحی که بالاتر از سطح زمین ساخته باشند.

ص ۱۶۷. اولاً مرتبه: نخستین بار.

ص ۱۶۷. خامه ریگ: رگه ای از ریگ روان که بر هم انباشته شده، تپه ریگی.

ص ۱۶۸ و ۱۸۱. شِلنگ به معنی شلیک.

ص ۱۷۰. می فرستاید: می فرستاد.

ص ۱۷۸. کوروک دیده: سان دیده.

ص ۱۸۱. ندانیستند: ندانستند. یاء مختفی در این گونه کلمات خوانده نمی شود.

ص ۱۸۶. بیلی: پهلو در ص ۱۸۴ به شکل «پلی» آمده و به همین معنی است.

ص ۱۹۳. زراعت های بودگی: آنچه کشت و کار که برقرار بود.

ص ۱۹۳. کش و فرخش و فرخاش: کشمکش و آمد و رفت.

ص ۱۹۴. دیدن او را راضیگی نمی دادند: راضی به دیدن او نمی شدند.

ص ۱۹۷. بوپرداختند: پرداختند.

ص ۲۰۰. به خدایارخان پسر آن رسیده: به خدایار خان - پسر او - رسیده. اسم اشاره به جای ضمیر اشاره.

ص ۲۰۲. نتوانیسته: نتوانسته. این کلمه با یاء مختفی تلفظ می شده.

ص ۲۰۴. دانیست: دانست. با یاء مختفی.

- ص ۲۰۹. سپاریدم: سپردم.
ص ۲۱۰. راضیگی طلبیده: حلالیت خواست.
ص ۲۱۰. خدیوند: خداوند.

اشعاری که در این کتاب نقل شده است

در این کتاب چهارصد و هفده بیت در توصیف شهرها و بارو و برجهای آنها و مناظر طبیعی نظیر چول و ریگزار و رودخانه‌ها همانند سیر دریا و میدانهای جنگ و وضع و حال فاتحان و شکست خوردگان و مجالس عزا و مراسم بر تخت نشستن سلطان و نظایر آنها ثبت و ضبط شده است.

این ابیات اثر طبع نویسنده گمنام کتاب است و اشعاری است که به ثبت و ضبط و روایت می‌ارزد و به هیچ بیتهای از ابیات آن ایرادی از لحاظ وزن و قافیه نمی‌توان گرفت.

سنواتی که در این کتاب آمده است

- | | |
|--------------------|--------------------------|
| ص ۲۸ - ۱۲۳۷ ه. ق. | ص ۱۲۴ - ۱۲۵۷ ه. ق. |
| ص ۲۹ - ۱۲۴۵ ه. ق. | ص ۱۶۵ - ۱۲۹۵ ه. ق. |
| ص ۳۱ - ۱۲۴۳ ه. ق. | ص ۱۷۷ - ۱۲۶۰ ه. ق. |
| ص ۶۵ - ۱۲۴۵ ه. ق. | ص ۱۹۳ - ۱۲۶۶ ه. ق. |
| ص ۶۷ - ۱۲۴۷ ه. ق. | ص ۱۹۴ - ۱۲۷۲ ه. ق. |
| ص ۶۹ - ۱۲۵۵ ه. ق. | ص ۲۰۰ و ۳۰۰ - ۱۲۷۶ ه. ق. |
| ص ۸۰ - ۱۲۵۶ ه. ق. | ص ۲۰۷ - ۱۲۷۷ ه. ق. |
| ص ۱۰۳ - ۱۲۵۸ ه. ق. | ص ۲۱۴ - ۱۲۷۹ ه. ق. |

پیش از این سنوات تهاجم و تجاوز بر خاک و رارود (ماوراءالنهر) و خوارزم از شمال به جنوب بود و تیره‌های مختلف ترکان شمالی بر اثر سختی معیشت گله‌داری و بیابانگردی، رو به مراکز تمدن و شهرنشینی می‌آوردند و به عنوان فروش محصولات خود و خرید لوازم زندگی از شهرها، در حاشیه شهرها می‌نشستند و کم‌کم به بازارها و محله‌ها راه پیدا می‌کردند

و سرانجام با شهرنشینان می آمیختند.

سمت این تهاجم و تجاوز در این سنوات عوض می شود و به جای ترکان، روسها از غرب به این سرزمین چشم می دوزند و تحت فرماندهی سپهدانی که خون آلمانی دارند نظیر جنرال کافمن به این صفحات حمله می کنند و به جان تاجیک و قزاق و ترک و ترکمن و قرقیز می افتند.

در این سنوات است که امواج تهاجم و تجاسر ترکان به خاک و رارود و خوارزم باز می ایستد. ولی بر اثر فشار روسهاست که ترکمنهای ساکن در شرق دریای خزر سرازیر می شوند و در دشت گرگان و شاخه های سمت چپ رود اترک ساکن می گردند.

والسلام علی من اتبع الهدی

منوچهر ستوده

دهم دی ماه ۱۳۷۶